اندیشه دینی

محمد صادق عبداللهی

اگر شما هم در برابر نهج‌البلاغه متحیرید این یادداشت را بخوانید

چاره‌ای برای روضه مظلومیت نهج‌البلاغه

بارها شنیده‌ایم که نهج‌البلاغه در میان شیعیان مولا علی(ع) مظلوم است و چه بهره‌ها که جهانیان و غیرشیعیان از آن می‌برند و مسلمانان از آن غفلت کرده‌اند و عقب مانده‌اند اما همیشه نیز در همین مرحله روضه‌خوانی برای نهج‌البلاغه متوقف می‌شویم و گامی جلوتر نمی‌رویم. یکی از موانع این چالش را می‌توان نبود راه و راهنمایی دانست تا ما را با دنیای نهج‌البلاغه آشنا سازد. به‌خودی خود که نهج‌البلاغه را می‌گشاییم با دریایی از حکمت‌ها و معارف مواجه می‌شویم که نمی‌دانیم از کجای آن بایستی شروع کرد؛ آیا باید همچون کتابی درسی از ابتدا خط به خط بخوانیم، یا همچون دیوان حافظ، به نهج‌البلاغه نیز تفأل بزنیم و هر باری گوشه‌ای از بحر را بچشیم؟ کدامیک از این روش‌ها طعم شیرین نهج‌البلاغه را به کام‌مان می‌نشاند؟

سردرگمی در برابر نهج‌البلاغه را شهید عزیز، استاد مرتضی مطهری(ره) که خود نیز بنا بر آنچه نوشته است، در روزگار ابتدای طلبگی بدین درد دچار بوده، تلاش کرده تا در مجموعه مقالاتی تحت‌عنوان «سیری در نهج‌البلاغه» چاره سازد. این مجموعه مقالات اکنون در کتابی با همین نام از سوی انتشارات صدرا در دسترس است که روایت بخش‌هایی از آن بهانه نگاشتن این یادداشت شده است. در کتاب استاد مطهری(ره) تلاش شده تا به شکلی موضوعی، درهای گرانبهای دریای نهج‌البلاغه کشف و با دسته‌بندی و شرح ارائه شوند. بخش‌های آمده در این کتاب عبارتند از «الهیات و ماوراء الطبیعه»، «سلوک و عبادت»، «حکومت و عدالت»، «اهل‌بیت و خلافت»، «موعظه و حکمت» و «دنیا و دنیاپرستی». در بخش نخستین کتاب نیز به طول و تفصیل در باب برتری‌ها و شگفتی‌های نهج‌البلاغه سخن گفته شده است. به‌عنوان آشنایی با روش کتاب خوب است به بخشی از آن اشاره‌ای داشته باشیم.

بخش ششم با عنوان «موعظه و حکمت» از شیرین‌ترین بخش‌های کتاب است. استاد شهید در این بخش نخست به تفاوت موعظه با حکمت و خطابه اشاره دارد و سپس با دسته‌بندی مواعظ طرح شده در نهج‌البلاغه به ذکر مصادیق و شرح بیانات مولا علی(ع) می‌پردازد. به اذعان ایشان تفاوت موعظه و حکمت در این است که «حکمت برای آگاهی است و موعظه برای بیداری... سر و کار حکمت با عقل و فکر است و سر و کار موعظه با دل و عاطفه، حکمت یاد می‌دهد و موعظه یادآوری می‌کند... حکمت چراغ است و موعظه باز کردن چشم است برای دیدن، حکمت برای اندیشیدن است و موعظه برای به‌خود آمدن، حکمت زبان عقل است و موعظه پیام روح». همچنین استاد مطهری در باب تفاوت موعظه و خطابه نیز بیان داشته که «خطابه برای تهییج و بی‌تاب کردن احساسات است و موعظه برای رام ساختن و تحت‌تسلط درآوردن، خطابه آنجا به کار آید که احساسات خمود و راکد است و موعظه آنجا ضرورت پیدا می‌کند که شهوات و احساسات خودسرانه عمل می‌کنند... خطابه زمام کار را از دست حسابگری‌های عقل خارج می‌کند و به‌دست توفان احساسات می‌سپارد اما موعظه توفان‌ها را فرومی‌نشاند و زمینه را برای حسابگری و دوراندیشی فراهم می‌کند». شهید مطهری اذعان دارد که در نهج‌البلاغه هر ۳قالب موعظه، حکمت و خطبه وجود دارد و هر کدام را امیرالمومنین(ع) در جای خود بیان داشته‌اند اما در مجموع از بین ۲۳۹خطبه جمع‌آوری‌شده از سوی «سید رضی» ۸۶خطبه و از بین ۷۹نامه آمده ۲۵نامه در قالب موعظه است.

براساس کتاب از آنجا که در دوره خلفا به‌ویژه در عصر خلافت عثمان بر اثر فتوحات و غنائم به‌دست آمده و برقراری «اریستوکراسی و حکومت اشرافی» نوعی دنیاپرستی و تجمل‌گرایی در میان مسلمانان به راه افتاده و عصبیت‌های قبیله‌ای بار دیگر جان گرفته بود، مواعظ حضرت علی(ع) عمدتاً حول مباحثی همچون تقوا، توکل، صبر، زهد، پرهیز از دنیاپرستی، پرهیز از تجمل، پرهیز از هوای نفس، پرهیز از طول امل، پرهیز از عصبیت، پرهیز از ظلم و تبعیض، ترغیب به احسان و محبت و دستگیری از مظلومان، ترغیب به استقامت و قوت و شجاعت، ترغیب به وحدت و ترک اختلاف، دعوت به عبرت از تاریخ، دعوت به تفکر و تذکر و محاسبه و مراقبه، یادآوری گذشت سریع عمر و یادآوری مرگ بیان شده است. شهید معظم پس از ارائه این دسته‌بندی با این مقدمه که شمارش موضوعات نهج‌البلاغه و حتی عناصر آنها برای شناخت علی(ع) کفایت نخواهد کرد و چه‌بسا مشابه این ادبیات در سخنان بسیاری از آنان که چهره اندرز گو به‌خود می‌گیرند وجود دارد، تلاش می‌کند تا «برای اینکه علی(ع) را در کرسی وعظ و اندرز بشناسیم، و برای اینکه با مکتب موعظه‌ای آن حضرت آشنا گردیم و عملاً از آن منبع سرشار بهره‌مند شویم» با استناد به مصادیقی از مواعظ موجود در نهج‌البلاغه، چارچوب مفهومی هر کدام از موضوعات را بیان دارد تا مشخص شود مفهوم خاص هر یکی از این معانی چیست و فلسفه خاص تربیتی حضرت در مورد تهذیب انسان‌ها و شوق آنها به پاکی و آزادی معنوی چه بوده است؟ این روش در هر یک از سایر بخش‌های کتاب نیز تکرار می‌شود و از این‌رو می‌توان کتاب «سیری در نهج‌البلاغه» را کتابی دانست که دست خواننده را گرفته و او را همچون گذری در موزه‌ای از جواهر، قدم به قدم راهنمایی کرده تا شیرینی کلام مولا علی(ع) را به عمق جانش نشاند و شنیدن کلام امیرالمومنین(ع) را به عملی مشتاقانه بدل سازد.

ظرفیت و نقصان سنت در مواجهه با مدرنیته

بررسی مولفه‌های اصلی اندیشه سیدحسین نصر به عنوان یکی از شخصیت‌های برجسته سنت‌گرایی

معرفی اندیشه‌ها

سیدمیثم میرتاج‌الدینی

سیدحسین نصر یکی از افراد برجسته و سرشناس نحله فکری «سنت‌گرایی» است که در حیطه‌های مختلف، با توجه به مبانی و گرایش ویژه خود، مباحثی را عنوان کرده‌است. متن پیش رو ضمن مروری اجمالی بر تفکرات سیدحسین نصر در آثاری مانند «اسلام و تنگناهای انسان متجدد»، «در جست‌وجوی امر قدسی»، «جوان مسلمان و دنیای متجدد»، «دین و نظام طبیعت» و... و با بهره‌گیری از یادداشت دکتر یحیی عبداللهی، در قواره چند سؤال، سعی در نقد آرای تمدنی وی دارد.

سنت

از مولفه‌های اصلی نظام فکری سیدحسین نصر و سایر سنت‌گرایان، به مفهوم سنت می‌توان اشاره کرد که دیگر مولفه‌های منظومه فکری وی حول این محور معنا و تعریف می‌شوند.

منظور از سنت در این اندیشه، یعنی مجموعه اصولی که فرابشری بوده و از عالم بالا نازل شده و عبارت است از نوعی تجلی خاص از ذات الهی که البته متناسب با مقاطع مختلف زمانی و در شرایط متفاوت جوامع بشری به کار گرفته می‌شود.

به دیگر سخن، سنت به معنای مجموعه آرا و عقاید و علومی است که در تمام ابعاد وجودی همچون هنر، علوم و فنون و... یک تمدن را می‌سازند؛ با این شرط که این معارف، بایستی از یک منبع الهی سرچشمه گرفته باشد. به این ترتیب سنت به معنای متداول کلمه، نه‌تنها به معنای دین است بلکه دین در آن جای دارد.

نکته دیگر آنکه سنت و امر قدسی از هم جدایی‌ناپذیرند و همانگونه که سنت با مدرنیسم و مدرنیته سر ناسازگاری دارد، امر قدسی نیز نه‌تنها با امور دنیوی به معنای قدیم کلمه مخالف است بلکه البته با تقدس‌زدایی و دنیوی‌سازی هم که مشخصه دنیای ماست، جمع‌ناپذیر است.

همچنین باید دانست مفهوم سنت، به سنت‌های شرقی محدود نمی‌شود بلکه غرب هم از سنت‌هایی برخوردار است؛ لکن سنت‌های شرقی در وضعیت دست‌نخورده‌تری مانده و غرب برای احیای سنت فکری و معنوی خود چاره‌ای جز یاری جستن از سنت‌های هنوز سرزنده شرقی ندارد.

وحدت ادیان

از دیگر گفته‌های سنت‌گرایان، قائل‌بودن به وحدت ادیان است. آنها باور دارند که همه ادیان، منشأ الهی دارد و از سوی خداوند متعال نازل شده و هر کدام از آنها هم بابی است به‌سوی درگاه الهی. با همین مبنا آنها برای همه ادیان، مشروعیت قائلند و هر کدام از آنها را جلوه‌هایی از حقیقت واحد می‌دانند. سنت‌گرایان توجه خاصی به ادیان غیرابراهیمی دارند و به تمام ادیان از درون نگریسته‌اند و برای آنها، سنت تائو و سنت کنفوسیوس و ادیان هندو و سرخپوستی، تفاوتی از حیث عرفان و باطن ندارند؛ هرچند مناسک هر کدام را متفاوت می‌دانند.

علم قدسی

سیدحسین نصر را می‌توان از پیشتازان بحث «اسلامی کردن دانش» به‌حساب آورد. او نخستین بار در کتاب علم و تمدن در اسلام به این موضوع پرداخت. از منظر نصر، علم جدید، به لحاظ مفروضات، ماهیت، روش‌ها و قالب‌ها به طور کامل با علم پیش از رنسانس، متفاوت است؛ همچنین از منظر فلسفی نیز به نحوی اساسی با همه این علوم سنتی تفاوت دارد. علم جدید همزمان با طغیان فلسفه بر ضد وحی و جهان‌نگری دینی زاده شد. علم جدید بر نگرش فلسفی خاصی مبتنی است که طبق آن عوامل جهان مادی، منقطع از قدرت خداوند، عمل می‌کنند. این نگرش فلسفی خاص، جهان مادی را اولا موضوع درخور تحویل به مناسبات و معادلات ریاضی و کمّی می‌داند، ثانیا مُدرک یا ذهن را که این جهان را مطالعه می‌کند، شعوری می‌داند که چیزی جز قدرت استدلال نیست و ربطی به وحی و عقل کلی ندارد. بنابراین این علم جدید با نگرش فلسفی اسلامی و یا حتی با نگرش فلسفی خود مسیحیت نیز ناسازگار است؛ فلسفه‌ای که با طرح «اصالت علم»، علم جدید را به یک ایدئولوژی تبدیل می‌کند که تنها راه برای نگریستن به هر چیزی را خلاصه در همین زاویه دید می‌کند. این نگرش سبب شده تا نظر و نظریه دینی در باب هستی، بی‌ربط جلوه کند و شأن دین تا اندازه چند اصل اخلاقی کاملا ذهنی و موضوعاتی متعلق به وجدان شخصی، تنزل پیدا کند.

حکمت خالده

در میان تعابیر سنت‌گرایان آمده که هسته مرکزی همه ادیان را «حکمت خالده» یا «جاودان‌خرد» دانسته‌اند. حکمت خالده در اندیشه نصر، پایه همه ادیان است که با عقل الهی قابل فهم است و این وحی الهی با سنت، ارتباط وثیق و مداوم دارد. از منظر سنت‌گرایان، حکمت با علم، برابر نیست بلکه حکمت، سنخی از معرفت است که در آخرین سطح، در عرفان تجلی می‌کند؛ در نتیجه، همه سنت‌گرایان طالب معنویتی هستند که آن را یکی از میراث‌های بزرگ بشریت می‌دانند که در تمام ادیان و تمدن‌های کهن هست و در اسلام به شکل کامل وجود دارد و منظورشان از این معنویت، همان عرفان است. از دیدگاه نصر، طریقه‌های صوفیانه، بهترین نماینده حفظ میراث و تعالیم اصیل و اولیه حضرت رسول اکرم(ص) در باب تهذیب باطن، پیروی از سنت و دیگر فضایل اخلاقی هستند که به فهم معنای باطنی ایمان و تعالیم اسلام و سرانجام تحقق بخشیدن به توحید، منجر شده است. بنابراین مراکز متصوفه در ایران که به خانقاه شناخته می‌شوند، از کانون‌های اصلی حیات دینی در باور سنت‌گرایان‌اند.

غرب‌ستیزی

سیدحسین نصر همانند دیگر سنت‌گرایان، از جمله مخالفان مهم و جدی مدرنیته به شمار می‌روند که به نقد و نفی مدرنیته و تمدن غرب می‌پردازند. به نظر آنها دوران کنونی، دوران جاهلیت نوین است که باید بت‌های باطل آن را در هم کوبید. بر همین اساس، نصر معتقد است نخستین وظیفه تمام متفکران سنت‌های معنوی و دینی مانند اسلام، نقد مدرنیسم است.

با توجه به این رویکرد، تجددگرایی، نگرشی خاص به جهان است که در دوره نوزایی شروع شد. آنچه انسان‌گرایی، عقل‌گرایی و دوره نوزایی نامیده می‌شود، حقیقت مطلق و نهایی متعالی از سطح انسان‌ها را انکار کرده و نظام الهی به نظام انسانی فرومی‌افتد. تجددگرایی، خود انسان را «مطلق» می‌گیرد و به معنایی به انسان جنبه «مطلق» می‌بخشد. از منظر آنها مدرنیسم به هیچ‌وجه به معنای دگرگونی نیست بلکه جهان‌بینی و فلسفه ویژه‌ای است که بر پایه نفی جهان‌بینی الهی و برداشتن خداوند از مرکز واقعیت و نشاندن انسان بر جایگاه او استوار است. این امر به جایگزینی فرمانروایی انسان به جای ملکوت خداوند است که در نهایت توجه ویژه به فرد و فردگرایی شده و عقل و حواس وی اهمیت می‌یابند؛ از این رو شالوده روش‌های شناخت و معرفت‌شناسی مدرنیسم، یا بر عقل‌گرایی و یا بر تجربه‌گرایی استوار است و این مکتب، ارزش‌های انسان زمینی را برترین مجموعه ارزش‌ها و سنجه‌ای برای همه‌چیز می‌سازد.

نصر بر این باور است که عبرت‌نگرفتن کشورهای شرقی و اسلامی از سرنوشت شوم غرب، خود فاجعه‌ای است که گریبان دنیای شرق و اسلام را گرفته است.

تکنولوژی

با توجه به نگاهی که نصر و سنت‌گرایان به مدرنیته دارند، طبیعی است که تکنولوژی و صنعت را هم ابزارهایی در خدمت اهداف استعماری جهان غرب و جهان‌بینی و فلسفه اومانیستی بدانند. آنها معتقدند این تکنولوژی نوین مبتنی بر علم بعد از رنسانس است. از نظر تاریخی، تکنولوژی جدید تا اواسط قرن۱۸ میلادی و اوایل قرن۱۹ میلادی چندان با علم جدید همراه نشده بود اما با ظهور انقلاب صنعتی و اختراع ماشین‌های جدید، ابزارهای تولید در غرب تغییر کرد و یک تکنولوژی کاملا متحد با علم تماما ماده‌گرا وارد صحنه شد. نتیجه هم این شد که تکنولوژی جدید پا به عرصه دنیا گذاشت که قدرت عظیمی برای تسلط بر طبیعت و سایر تمدن‌های فاقد تکنولوژی مشابه در اختیار بشر متجدد می‌گذاشت.

نصر با شگفت‌زدگی می‌گوید که غرب، امروزه از محدودیت‌ها و خطرات تکنولوژی آگاه شده اما بسیاری از مسلمانان و آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها به این تکنولوژی همچون عصای سحرآمیز می‌نگرند که به مدد آن می‌شود بر همه مشکلات و چالش‌ها غالب شد و سعادت را به ارمغان آورد. البته این تصور و یا توهم نسبت به تکنولوژی غربی تا حدودی طبیعی است؛ چراکه غرب به مدد همین تکنولوژی توانسته بر سایر جوامع مسلط شود. ولی باید دانست که این واقعیت تاریخی نمی‌تواند ماهیت این تکنولوژی را که مردان و زنان را از حالت آدمی، خارج و به امتداد ماشین بدل کرده، تغییر دهد. مهم‌ترین اقدام مسلمانان همین است که ریشه‌های تکنولوژی و صنعت را به طور جدی مطالعه کنند، مبانی آنها را بفهمند و آن را در چارچوب جهان‌نگری اسلامی ارزیابی کنند.

تمدن نوین اسلامی

سیدحسین نصر در باب تمدن اسلامی معتقد است که این تمدن از بدو تولد تاکنون هرگز به زوال و تعطیلی گرفتار نشده، هرچند همراه با افراز و نشیب بوده است. او معتقد است که بنیاد تمدن بر فرهنگ استوار است و فرهنگ اسلامی همواره پویایی خود را حفظ کرده و تمام سرزمین‌های اسلامی از معرفت توحیدی و دانش‌های اسلامی بهره برده‌اند.

به عبارت دیگر نصر، تمدن را در پارادایمی نو بر اساس بنیادهای معرفتی و فرهنگی تعریف می‌کند. او تمدن‌ها را مبتنی بر نحوه تولید، وضع اقتصادی و منابع ثروت یا قدرت سیاسی و نظامی دسته‌بندی نمی‌کند؛ گرچه منکر تأثیر این مولفه‌ها در توسعه تمدن‌ها نیست. به باور وی ویژگی بارز تمدن اسلامی به‌عنوان یک تمدن پویا، آن است که این تمدن در طول تاریخ، بنیادهای فرهنگی و معرفتی خود را از راه‌های مختلف به صورت اصیل، حفظ کرده است. این ویژگی سبب می‌شود تا آموزه‌های این تمدن در هر دوره‌ای برای نوع بشر قابل دسترسی باشد و پویایی همین است.

نصر معتقد است تمدن اسلامی زمانی در اوج اقتدار قرار می‌گیرد که بتواند حقایق اسلام را در همه سطوح حیات بشری متجلی سازد؛ بر این اساس، بالندگی تمدن اسلامی نیازمند تحقق دو امر است:

۱. نقد عمیق از تجدد و دنیای متجدد

۲. تحقق رنسانس اسلامی در سطح فکری (احیای سنت)

نقد تجدد

نصر نقد مدرنیسم را امری الهی و وظیفه تمام متفکران الهی و اسلامی می‌داند. وی تنها به نقد نتایج و عوارض منفی مدرنیسم بسنده نکرده و پایه‌های نظری آن را متزلزل می‌داند. از منظر او فراموشی واقعیت الهی، غیرقدسی‌شدن معرفت بشری، جایگزینی خدامحوری با اومانیسم و فقدان معنویت، از نقدهای مبنایی به تمدن غرب است. تضعیف دین، ترویج بنیادگرایی، تخریب محیط زیست، علم‌گرایی، فردگرایی، بحران اخلاق، ازدست‌رفتن هویت خانواده و دگرگون‌شدن مفاهیم آزادی، حقوق بشر و... از دیگر نقدهای دکتر نصر است. نصر در معرفی جایگزین مناسب برای مدرنیسم، ناتوان است. وی خیر مدرنیسم را عرضی و شرّ آن را ذاتی می‌داند. پیشنهاد جایگزین دکتر نصر در مقابل مدرنیسم، سنت‌گرایی است.

احیای سنت

او در ادامه دیدگاه‌های خود می‌گوید برای اینکه بتوانیم در برخورد با مغرب‌زمین پیروز شویم، اول از همه باید درصدد بازیافتن اصول اجتناب‌ناپذیر و ابدی و جاودان فرهنگ خود برآییم؛ هرگاه این اصول زنده باشد مانند ریشه درختی است که همیشه از آن شاخه‌های سرسبز و برگ و گل و میوه می‌روید.

در این مسیر، او چند پیشنهاد دارد: انس بیشتر با سنت و دفاع از اسلام در برابر تفاسیر تحریفی، توجه به پیوستگی اقتصاد با اخلاق در تمدن اسلامی، بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای سیاسی غرب (دمکراسی)، توجه به پیشینه مشارکت مردمی در جهان اسلام، شناخت غنای سنت هنری سرشار اسلام.

طرح چند سؤال

دکتر نصر همانند افراد دیگری همچون فردید و آل‌احمد درصدد بیان نوع مواجهه با «غرب‌زدگی» است. او در برابر مدرنیته، عالم مطلوب خود را مبتنی بر «سنت» استوار می‌سازد که برگرفته از ساحت قدسی ادیان است؛ از این رو می‌توان تقابل «سنت و تجدد» را اصلی‌ترین موضوع فکری او دانست.

فارغ از ابهام مفهوم «سنت» و گستره وسیع آن در تعاریف واقع‌شده، این مولفه به هیچ وجه تاب و توان مقابله با دنیای مدرن را ندارد. مدرنیته توانسته است در زوایای گوناگون زندگی فردی و اجتماعی انسان، نفوذ یابد و همه عرصه‌های حیات بشری را تسخیر کند و در این مسیر از دانش‌ها، فنون و تکنولوژی‌های متعددی بهره برده است. اما «سنت» در مواجهه با چنین تمدنی، توان رویارویی نداشته و جز مرور خاطراتی از گذشته و حسرت نسبت به آن، رهاوردی ندارد.

جنبه سلبی سنت‌گرایی به شکل چشمگیری بر وجه ایجابی آن می‌چربد. هرچند سنت‌گرایان مدعی داشتن حرف برای هر بحرانی حتی محیط‌زیست هم هستند اما در جزئیات وجوه گوناگونی از زندگی همچون اقتصاد، سیاست و... کمتر حرفی دارند و توصیه‌هایی کلی دارند که چالش و بحرانی را حل نمی‌کند.

نکته مهم دیگر آنکه آوردن عنصری از گذشته به ساحت امروز، بدون رعایت اقتضائات روز و بازتولید متناسب آنها منجر به شکست می‌شود؛ یعنی نمی‌توان عناصر جامعه سنتی را به دنیای امروز وارد کرد و انتظار داشت همان موفقیت‌ها را کسب کنند. به‌عنوان مثال آیا تمدن اسلامی مدنظر نصر که بر بنیادهای معنوی و عرفانی استوار است ظرفیت ایجاد یک تمدن جامع را در روزگار کنونی دارد؟

اینجاست که اهل اندیشه از سنت‌گرایان و به‌ویژه سیدحسین نصر می‌پرسند:

اگر علوم مدرن پس از رنسانس یکپارچه از مفاهیم ارزشی و ایدئولوژیک انسان مادی رنج می‌برد، آیا حکمت خالده و عرفان و تصوف، قابلیت ارائه مبانی و روش علوم در برابر علوم مدرن را به‌عنوان جایگزین دارا است؟ روش و متد جاری‌شدن عرفان در سایر علوم چگونه است؟ آیا علم قدسی شامل علوم تجربی و کاربردی نیز می‌شود؟ از آنجا که تکنولوژی و صنعت غربی نیز مورد انتقاد آنهاست، آیا عرفان می‌تواند فناوری و تکنولوژی‌های نوینی را مبتنی بر آموزه‌های قدسی، نتیجه دهد؟

اندیشه راهبر

حرف نوی جمهوری اسلامی

در «الگوی جمهوری اسلامی» نه‌تنها مردم‌سالاری و دین دو عنصر جدا از یکدیگر نیستند بلکه مردم‌سالاری برآمده از دین است: «افرادی گمان نکنند که امام بزرگوار ما، انتخابات را از فرهنگ غربی گرفت و آن را قاطی کرد با تفکر اسلامی و شریعت اسلامی؛ نه، اگر انتخابات و مردم‌سالاری و تکیه به آرای مردم، جزو دین نمی‌بود و از شریعت اسلامی استفاده نمی‌شد، امام هیچ تقیدی نداشت؛ آن آدم صریح و قاطع، مطلب را بیان می‌کرد. این جزو دین است... باید شریعت اسلامی رعایت بشود. و گردش کار در این نظام به‌وسیله مردم‌سالاری است... کار، دست مردم است؛ این، پایه اصلی حرکت امام بزرگوار است». «در این کشور و در این نظام، اسلام با جمهوریت همراه است. جمهوریت ما از اسلام گرفته شده و اسلام ما اجازه نمی‌دهد در این کشور مردم‌سالاری نباشد. ما نخواستیم جمهوریت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املا کرد. این ملت، متمسک به اسلام و معتقد به جمهوریت است. در ذهن این ملت و در این نظام، خدا و مردم در طول هم قرار دارند.» نکته حائز اهمیت اینکه این الگو با این مبانی و مختصات در سطح جهانی «حرفی نو و جدید» محسوب می‌شود: «امروز مردم‌سالاری دینی‌ای که ما در کشور خود مطرح می‌کنیم، یک حرف نو است؛ نه فقط به‌خاطر اینکه ما شاخه‌ای از مردم‌سالاری را ارائه می‌دهیم؛ نخیر، ما در واقع در مردم‌سالاری‌های دنیا شبهه می‌کنیم.»

منبع: بیانات در مراسم بیست و پنجمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله) ۱۳۹۳/۰۳/۱۴
بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۱۱/۲۴
بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

کتاب اندیشه

سه حکیم مسلمان

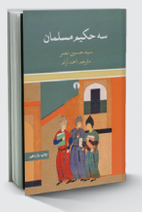

سیدحسین نصر در این کتاب سه تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های فلسفی را به‌نحوی معرفی کرده‌است تا از این رهگذر تنوع اندیشه اسلام را به مخاطب نشان دهد. ابن‌سینا به‌عنوان رئیس مکتب مشاء در فلسفه، سهرودی به‌عنوان رئیس نحله اشراقیون که گرایشی ویژه نسبت به معارف داشتند و ابن‌عربی به‌عنوان مظهر تصوف و نوع خاصی از عرفان در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند. دکتر نصر در این کتاب ما را با افکار فلاسفه‌ای مانند کندی، فارابی، سرخسی، سجستانی و عامری هم آشنا می‌کند تا بدین وسیله، از افکار و اندیشه‌های ابن‌سینا که صورتی خاص به فلسفه یونان بخشید، پرده بردارد؛ نوعی تعریف در کمند مقایسه که به واسطه آن جلوداری ابن‌سینا را نسبت به سایر بزرگان معین نماید و از فلسفه مشاء به‌عنوان یک فرم ویژه برای ارائه اندیشه اسلامی سخن بگوید. سپس نویسنده سراغ دو شخصیت دیگر رفته و مکاتب آنها یعنی اشراق و تصوف را به ما شناسانده و اندیشه اسلامی را از آن زاویه هم نگریسته است. ذیل مباحث آن ما با سهروردی و منابع حکمت اشراق و انتقادات آنها به فلسفه مشاء و همچنین مبانی حکمت اشراق آشنا می‌شویم. در ضمن شناخت ابن‌عربی و تصوف او نیز به مباحث مهم در این حیطه مانند بحث پرچالش «وحدت وجود»، «انسان کامل» و در نهایت، به تصوف پس از ابن‌عربی پرداخته می‌شود. این کتاب توسط احمد آرام ترجمه و به همت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده و در دسترس علاقه‌مندان به فلسفه و عرفان و تصوف و مباحث اندیشه اسلامی قرار گرفته است.

اندیشه مسطور

مردمی بهتر از مردم زمان پیامبر

استاد علی صفائی حائری:

شاید ۵۰ سال یا کمتر یا بیشتر کسانی منبرهایی را شنیده باشند و استفاده کرده باشند و همچون دایره‌المعارفی، تاریخ اسلام و مسلمین و تاریخ اعلام اسلام را بدانند اما از این همه معلومات بهره‌ای نمی‌برند و این دانستنی‌ها در زندگی آنها اثری ندارد و تغییری نمی‌آورد! و در اینجاست که مُبلّغ از مردم، از بدی مردم ناله می‌کند و چه بسا که داد سخن بدهد در حالی که تمام مسئله مربوط به‌خود او و تبلیغ اوست. من معتقدم امروز، مردم خیلی بیدارتر و آماده‌تر و روشن‌تر از پیش‌اند و معتقدم که اگر «محمدی» بود، می‌توانست از همین مردم «سلمان‌هایی» بسازد. او گذشته از آنکه در مغزها معرفت و شناخت می‌گذاشت، در دل‌ها عشق و شور و ایمان می‌آفرید و در یک لحظه و با یک نگاه و با یک توجه «ابوذر» می‌ساخت و «سلمان» را صید می‌کرد و «اویس» تربیت می‌نمود و «عمار» و «مقداد» و «بلال» و «مصعب» و «جعفر» و «حمزه» و... جمع‌آوری می‌کرد و اینها را جوری می‌ساخت که هر یک، چراغ شهری می‌شدند و مشعل جمعی و رسول قبیله‌ای! این نفوذ پیامبر (ص) بیشتر به‌خاطر آن بود که از دل سخن می‌گفت و با عشق و رحمت و دلسوزی تبلیغ می‌کرد و هر آنچه می‌گفت، خود قلبا بدان عمل می‌نمود. و به ما هم سفارش کرده‌اند که «کونُوا دُعَاه لِلنَّاسِ بِغَیرِ اَلسِنَتِکُمْ» (کافی، ج ۲، ص ۷۸) با غیرزبان، مردم را دعوت کنید و به حق بخوانید و در میان مبلغین، به تجربه دیده‌ام آنها که شور و حقیقت و واقعیتی دارند، در کلماتشان سوز و حرکت و نور بیشتری هست و چه بسا که با یک جمله، استعدادهای از دست‌رفته را به‌دست بیاورند و گذشته از روشنفکری، به روشندلی، به ایمان و حرکت بکشانند.

پ.ن: برگرفته از کتاب روحانیت و حوزه